

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شعر از لاهوتی
فرستنده : جاوید
۲۰ دسمبر ۲۰۱۷

[آدم آهن پا]

سالها بود به تاجیکستان
نه فقط بُد به گل اشتر در آن
جای گرگان بُد و دزدان شرور
سنگپشتی به کنار آن راه
گرچه آن عائله یک توده بُدند
روزی از راه به احوال تباه
آنقدر خسته بُد آن گم شده مار
سنگپشت از دل و جان بر پا خاست
مار گفتش که به این شور و شتاب
گردهی قول که من را نخوری
به تو آن راز که من می دانم
ورنه زود است که با فرزندان
سنگپشت از سخن او ترسید
مار گفتش که : به تاجیکستان
این کسان یکسره جنس دگرند
زورشان در همه جا معلوم است
هیچ از این طایفه هر چیز شده ست
در چنین جای که حتی در خواب
خواب در چشم نیاید دیگر
آتش و آب بُود خادمشان

راه اورغان تپه بی حد ویران
بلکه می ماند تراکتور در آن
خانه مار بُد و لانه مور
داشت با عائله خود بنگاه
جایشان امن و خود آسوده بُدند
ماری آورد به آن لانه پناه
که بُد هیچ در او تاب فرار
مار را کُشتن و خوردن می خواست
می کنی خانه خود را تو خراب
رشته زندگیم را بُری
گویم و جان تو را برهانم
می شوی در سر این ره قربان
داد پیمان به وی و سیر پرسید
تازه یک خلق نو آمد به میان
راست گویم - همه فوق بشرند
کوه در پنجه آنها موم است
تیغشان بر سر ما تیز شده ست
کس ندیده ست به جز ما و عقاب
آنقدر هست هیاهوی بشر
نرم گردد چدن از یک دَمشان

در هوایند برابر به عقاب
راست گویم به تو ای کان کرم
جز هماندم که مرا مادر زاد
از توانائی این قوه نو
بود بیچاره ای افتاده، ملول
بلشویکانش به یک مدت کم
آدم نو، سر او پر عرفان
این - چنین پای توانا باشد
او به هر راه رود با این پا
راه کوبیده و آماده شود
راه ها ساخته از حد افزون
ز آن سبب شهره این دنیا شد
من ز هر جاده گریزان شده ام
لیکن این آدم پا از آهن
سبب اینست که من در این راه
لیک بی شبهه به زودی آن مرد
خیز دست زن و فرزند بگیر
میزبان گفت به مهمان که بس است
پیر گردیدم و نشنیدم من
من سه سال است که در این راهم
یک عمو است مرا در «ریگر»
خواهرم ساکن «راشیدان» است
چند سال است اثر از آنها نیست
گرچنین بود، یقین مادر من
هم در این سال بزرگی زبشر
ماند ماشین وی اندر این راه
در سر خوبی ره های دگر
بینشان بحث درازی افتاد
همه هم فکر که گر در اینجا
راه ما رشک جنان خواهد شد
لیک سوگند به جان پسر
حرف این طایفه باور نکنم
مدتی شد پسر داماد است
وز چنین کس اثری پیدا نیست

چون نهنگند و چو کشتی در آب
به همان قول درست تو قسم
من چنین قوه ندارم در یاد
یک سخن با تو بگویم، بشنو
نمی ارزید سرپاش دو پول
دم دمیدند و نمودند آدم -
پایش از آهن گرد و غلطان
که وجودش عدم ما باشد
بگریزد حشرات از آنجا
جای پایش همه جا جاده شود
مارها کشته ز اندازه برون
نام او آدم آهن پا شد
هی از این ره به سوی آن شده ام
ندهد هیچ کجا راه به من
به تو آورده ام امروز پناه
حمله بر راه تو خواهد آورد
بگریز از سر این ره چون تیر
به من این کار توکاری عبث است
آدمیزاده و پا از آهن
وز دوصد راه دگر آگاهم
در «قراطاق» عمو دیگر
مادرم در بر او مهمان است
زین حکایت خبر از آنها نیست
می فرستاد خبر در بر من
کرد با جمعی از این راه گذر
همچو دلولی که بیفتد در چاه
و زبیدیهای همین ره، یکسر
هر یکی داد فصاحت می داد
پای خود را بنهد آهن پا
بهترین راه جهان خواهد شد
که ز تن گر که ببرند سرم
جای در منزل دیگر نکنم
دخترم زن شد و کودک زاده است
در جهان آدم آهن پا نیست

حیف و صد حیف که پیمان کردم	گر که پیمان شکم ، نامردم
ورنه الساعه تو را می‌خوردم	لذت از خوردن تو می بردم
بحث این هردو چو اینجا برسد	جاده کوبی به سر لانه دوید
از وی آهنگ سرود شادی	پهن شد در همه آن وادی
مار آگه شد از آن حالت زار	نتوانست ولی ، کرد فرار
سنگپشت و پسر و دختر او	خانه و لانه و مار و سراو
همگی شد به حقیقت مغلوب	همه ماندند به زیر رهکوب
سنگپشت آندم مُردن زد داد	کآسمان بین به سر ما افتاد!
مار گفتش بمیر ابله پست!	این همان آدم اهن پایست

ستالین آباد ۱۹۳۳

ریگر، قره طاق وراشیدن - اسامی محلاتیست در تاجیکستان